مدرسه‌ای که هیچ معلمی نمی‌ماند؛ گزارشی از یک تجربه‌ی آموزشی در روستای چشمه‌نارون

نوشتهٔ: مهدی رحیمی‌فر

(ادامهٔ مطلب از صفحهٔ ۱)

مدرسه‌ی ابتدایی دخترانه‌ی نرگس در روستای چشمه‌نارون، ۴۵ کیلومتری جنوب شهرستان کوهپایه‌سرخ، تنها مدرسه‌ی منطقه است که در آن هیچ معلمی برای مدت طولانی دوام نیاورده است. در ۱۲ سال گذشته، ۱۷ معلم به این مدرسه آمده‌اند و کمتر از یک سال بعد رفته‌اند. دلیل همه‌ی آن‌ها یکی بوده است: نبود آب آشامیدنی، سرما، راه دشوار و نبود هیچ امکانی برای زندگی. نتیجه این شد که مدرسه‌ای با ۶۰ دانش‌آموز دختر، هر سال با معلمی تازه و ناآشنا شروع به کار کرد.

به گزارش خبرنگار ما از منطقه، در پاییز ۱۴۰۰ تنها ۳۱ درصد دانش‌آموزان این مدرسه توانستند پایه‌ی خود را تمام کنند. بقیه یا به شهر کوچ کردند یا به دلیل دوری راه، مدرسه را رها کردند. مادران روستا می‌گویند دخترانشان از سرما و خستگی مریض می‌شدند و دیگر حاضر نبودند هر روز چند ساعت در راه باشند. برف زمستان گذشته بیش از یک متر بلندی داشت و برای چند هفته هیچ خودرویی نتوانست به روستا برسد.

مشکل فقط فرسودگی ساختمان نبود. نبود آب لوله‌کشی، نبود گرمایش مناسب و نبود حتی یک خانه‌ی سازمانی برای معلم، همه دست‌به‌دست هم داده بودند تا این مدرسه به جایی برای ماندن تبدیل نشود. معلمان یا در اتاق کوچک پشت کلاس زندگی می‌کردند یا هر روز مسافت طولانی را رفت‌وآمد می‌کردند. برای بسیاری از آن‌ها، حقوق ماهانه هم کافی نبود تا هزینه‌ی این زندگی را جبران کند.

خانم مینو رحیمی‌فر ۲۳ سال در روستای چشمه‌نارون زندگی کرده است. او تنها دختری است که توانسته دیپلم بگیرد و اکنون تنها کسی است که می‌تواند به دانش‌آموزان درس بدهد. او می‌گوید: «وقتی معلم می‌رفت، بچه‌ها فکر می‌کردند خودشان کم آورده‌اند. نمی‌دانستند که مشکل از آن‌ها نیست.» همین احساس باعث شد او داوطلب شود تا حداقل تا زمانی که معلم تازه‌ای پیدا نشده، کلاس‌ها تعطیل نشود.

در ماه‌های نخست، مینو رحیمی‌فر بدون هیچ حقوقی کار کرد. او با کمک چند زن روستا اتاقی را که قبلاً انبار هیزم بود، تمیز کرد و به کلاس تبدیل کرد. دانش‌آموزان پایه‌های مختلف را در یک اتاق جمع کرد و برای هر پایه تکالیف جداگانه نوشت. او می‌گوید: «شب‌ها تا دیر وقت بیدار می‌ماندم و برای فردا برنامه می‌نوشتم، چون می‌دانستم اگر یک روز کلاس تعطیل شود، ممکن است هیچ‌وقت برنگردند.»

به گفته‌ی اهالی، این تصمیم تنها با انگیزه‌ی شخصی گرفته نشد. بسیاری از مادران روستا حاضر شدند هیزم بیشتری بسوزانند تا اتاق گرم بماند و دختران کمتر مریض شوند. برخی از آن‌ها هر صبح زودتر از همه می‌آمدند تا برف حیاط مدرسه را پارو کنند. این همکاری کوچک، بدون هیچ بودجه‌ای، تفاوت بزرگی ایجاد کرد. در زمستان ۱۴۰۰، برای نخستین بار پس از سال‌ها، هیچ روزی مدرسه تعطیل نشد.

با این حال، مینو رحیمی‌فر می‌گوید که این راه‌حل پایدار نیست. او خسته است، درآمدی ندارد و از نبود هیچ حمایتی گلایه دارد. او می‌گوید: «من دوست دارم معلم بمانم، اما نمی‌توانم همه‌ی عمرم را فدای این مدرسه کنم.» او از مسئولان آموزش‌وپرورش شهرستان خواسته است که دست‌کم یک خانه‌ی سازمانی و یک بخاری برای زمستان بفرستند. تا زمان تهیه‌ی این گزارش، هیچ پاسخی دریافت نشده بود.

مدیرکل آموزش‌وپرورش شهرستان کوهپایه‌سرخ در پاسخ به این گزارش گفت که «مشکل شناخته‌شده است و در برنامه‌ی سال ۱۴۰۲ بررسی می‌شود». او وعده داد که یک معلم رسمی تا پایان آبان به روستا اعزام شود. اهالی می‌گویند این وعده را بارها شنیده‌اند و تا وقتی معلم واقعی نرسیده، باور نمی‌کنند. در این میان، مینو رحیمی‌فر هنوز هر صبح کلید کلاس را باز می‌کند